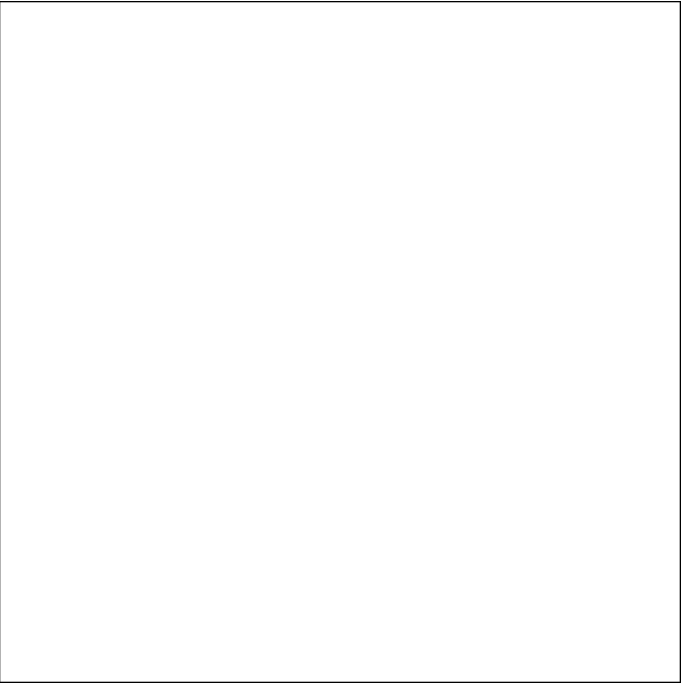


موسى هاجى نىچى



Southern African Folktales ✎
Wiehan de Jager ✎
Marzieh Mohammadian Haghighi! 📄
2
فارسي Fa



Global Storybooks

globalstorybooks.net

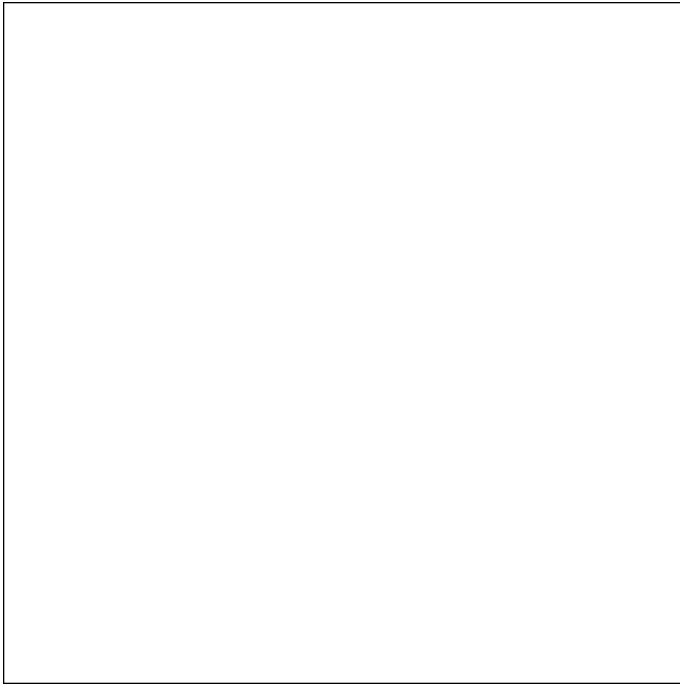
موسى هاجى نىچى

Southern African Folktales ✎
Wiehan de Jager ✎
Marzieh Mohammadian Haghighi! 📄



This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 3.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0).
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



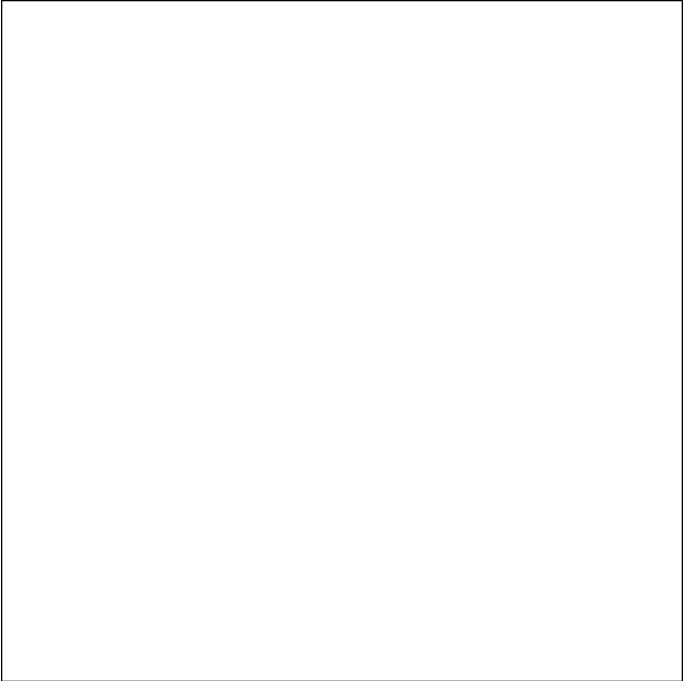


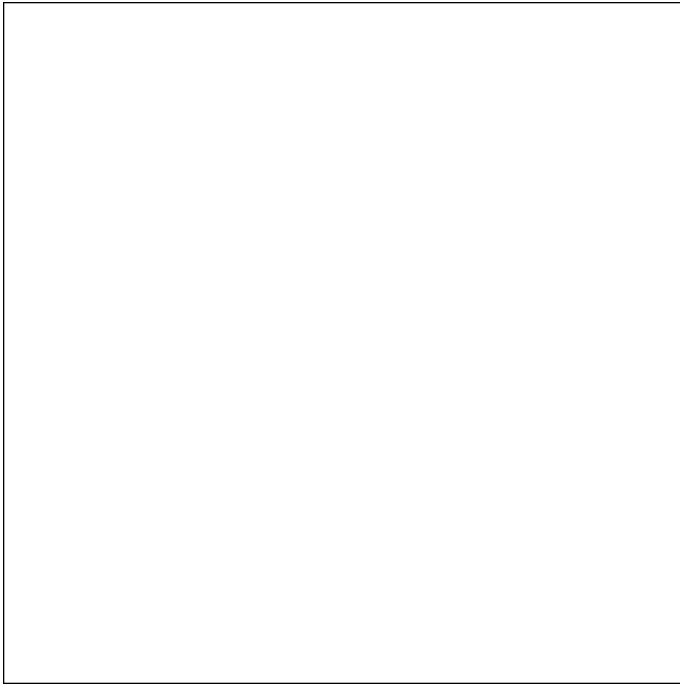
روزی روزگاری خانوایه ای بودند که شاد
زندگی می کردند.

کمک کریںد.

و زمین کھائی کشاورزی به پدارت و پاشان

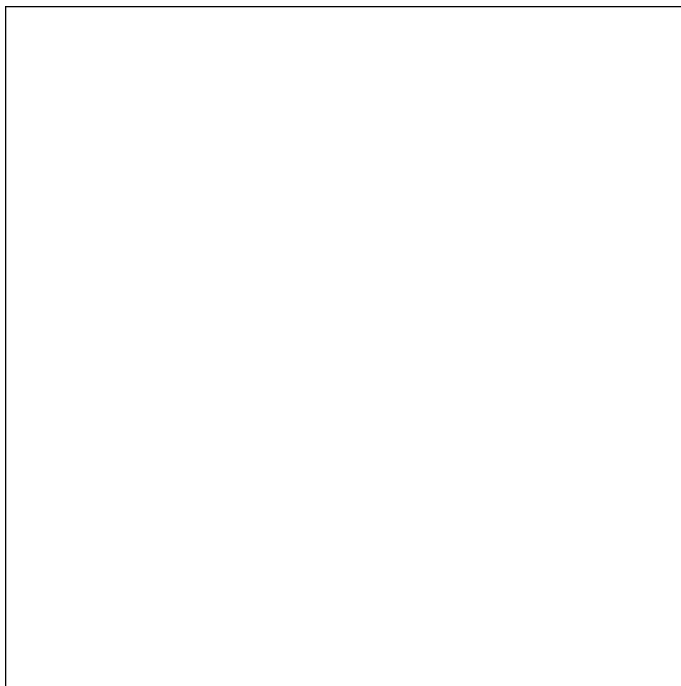
انرا هتوقت با هم نجنگیند. انرا در خانه



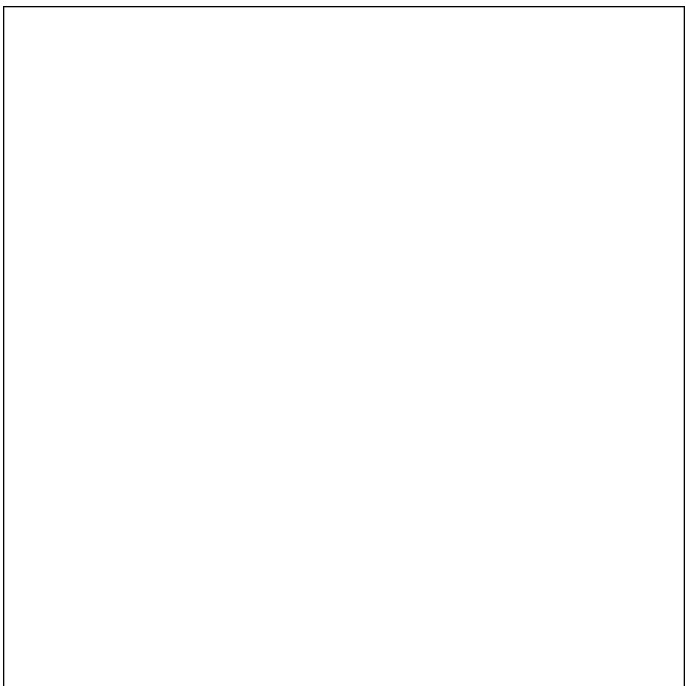


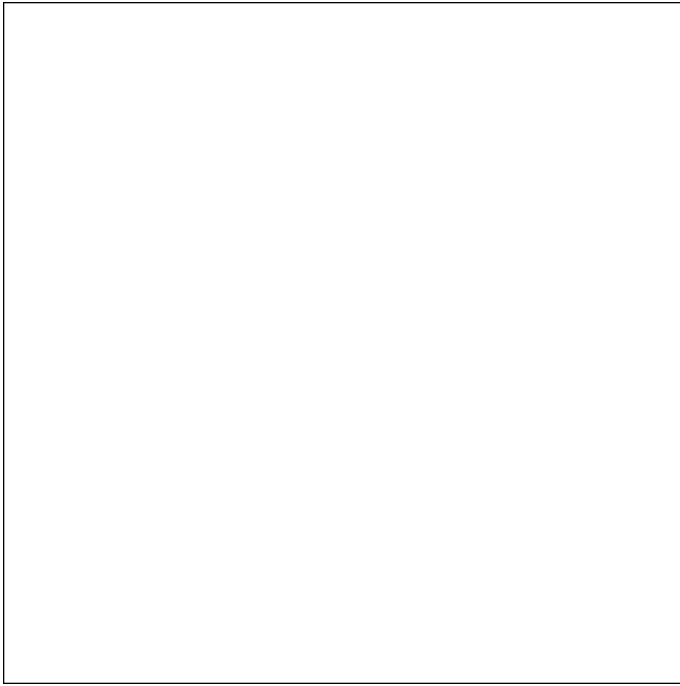
وَلِي أَنهَآ إِجَازَهٗ يَ نَزْدِيكَ شِدْنَ بِهٖ آتَش رَا
نَدَاشْتَنَد.

هتین هایشان نیرایان کرایه طالب آفتاب که وقتی
 طور که آواز می خواند به دور دست ه
 نری از او نری.

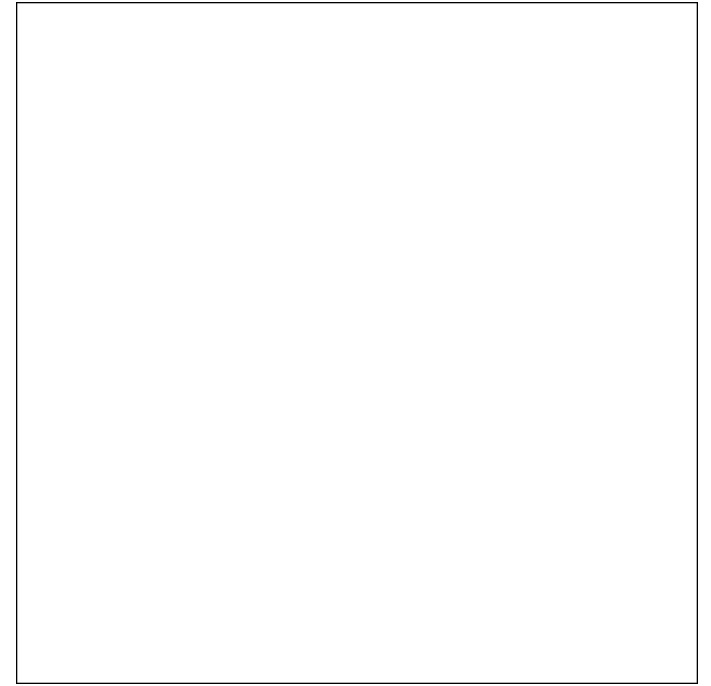


نوزم موم سینه
 از این نیشانی نیشانی چون نیشانی نیشانی
 این مخرج نوزم که نیشانی نیشانی نیشانی





أما یکی از پسرها آرزو داشت که در زیر نور
آفتاب بیرون برود.

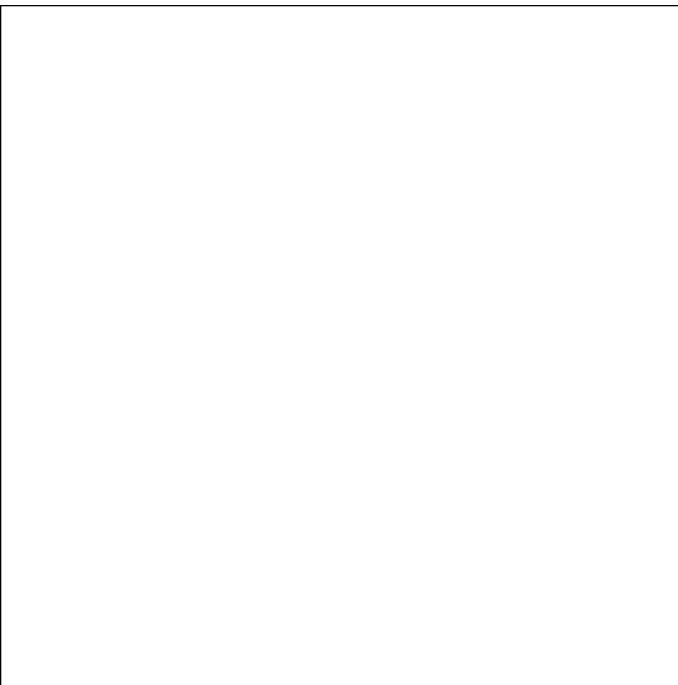


آن‌ها برادرشان را که به شکل پرنده در آمده
بود را بالای یک کوه بلند بردند.

آورند.

نوب شدۀ ی موم را به شکل یک پُرینه در

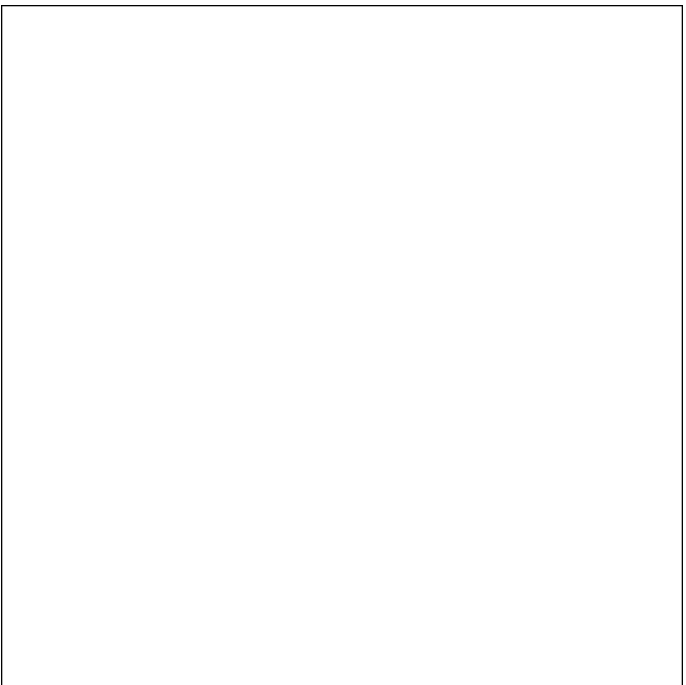
ولی آنچه ها یک نقشه کشیدند. این کاره ی

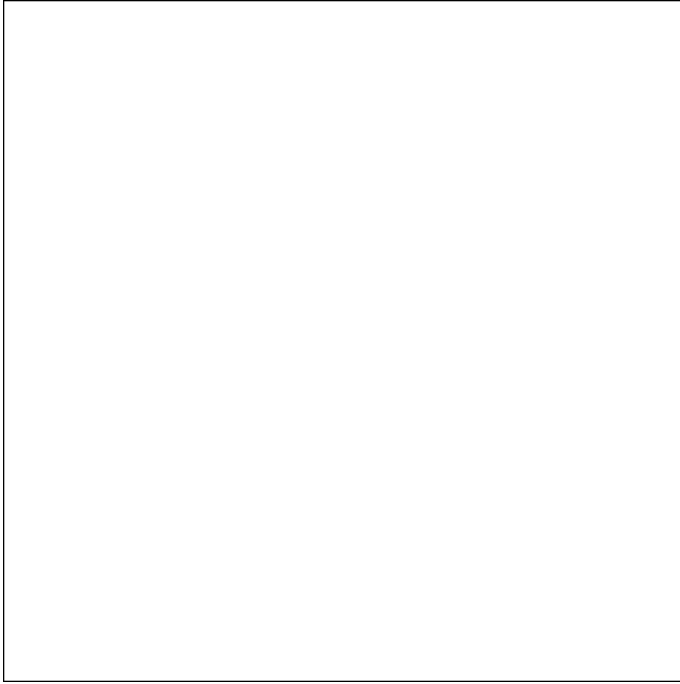


نروند.

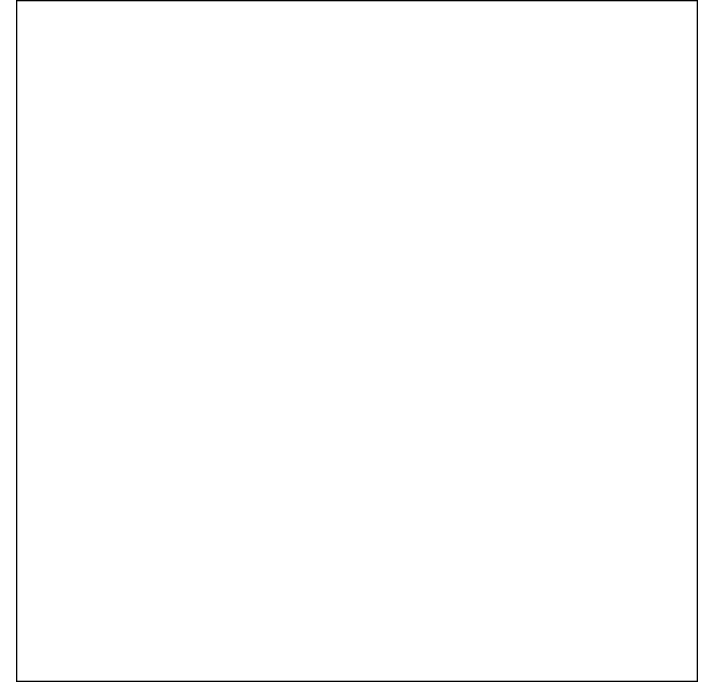
برادرهایش به او هشدار دادند که بیرون

یک روز، دیگر نتوانست طاقت بیرون.





أما دیگر خیلی دیر شده بود! او در اثر
آفتاب سوزان زوب شد.



بچه های مومی خیلی ناراحت شدند که
دیدند برادرشان در جلوی چشمشان زوب
شد.